

«زندگی نامه امام علی (ع)»

به دو بخش مجزای تاریخی تقسیم شده است.

بخش نخست آن،

بسیار منطبق بر مطالعه های دقیق

نویسنده در متون مشهور شیعی

و بخش دوم آن که

به شیوه های خلافت پس از پیامبر

و موافقان

و مخالفان آن برمی گردد،

مبتنی بر نوشته های نویسنده

توان مند اهل سنت،

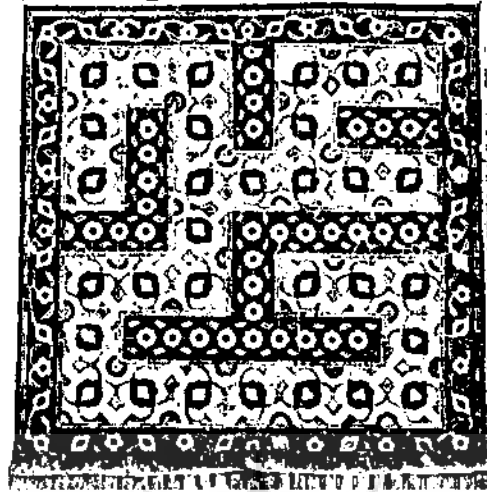
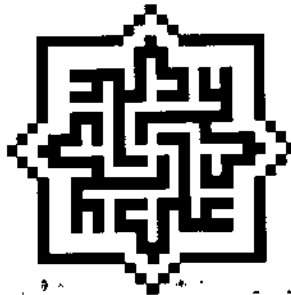
«عبدالفتاح عبدالمقصود» است

این اختلاف دیدگاه،

با توضیح مبسوط نویسنده،

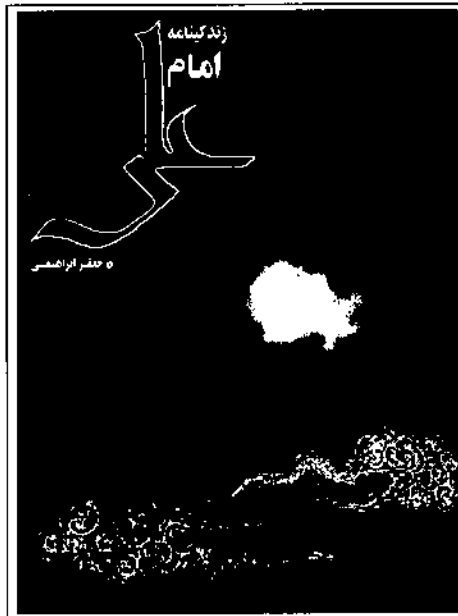
در ابتدای کتاب نیز شاخص تر

به نظر می رسد



در تنگنای انتخاب

○ محمدعلی دهقانی



- عنوان کتاب: زندگینامه امام علی (ع)
- نویسنده: جعفر ابراهیمی
- ناشر: کتاب های دانه (صابرین)
- نوبت چاپ: سوم - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۷۵ صفحه
- بهاء: ۶۵۰ تومان

در دنیای سبز «شعر» شهروند بوده است. بخش سوم فصل ۱۶ کتاب که به توصیف شهادت بانوی مطهر حضرت زهرا (س) اختصاص دارد؛ چنان با زیبایی نوشته شده که حتی بر فصل آخرین کتاب (شهادت امیرمؤمنان) نیز غالب است.

○ تحلیل نادرست:

نویسنده محترم، در فاصله های مختلف دست به کار تحلیل فصولی از تاریخ زده که شاید خیلی مناسب از کار درنیامده است. به عنوان نمونه، در فصل ۱۵ درباره نقش امیرمؤمنان، در زمان خلافت خلفای راشدین، چنین آورده:

«علی نزد ابوبکر رفت و خود و شمشیرش را برای روبه رو شدن با هر پیشامدی و برای از بین بردن هر مشکلی در اختیار ابوبکر گذارد.» - صفحه ۸۰.

این موضوع، نه تنها اصرار نویسنده کتاب استناد شده، یعنی عبدالفتاح عبدالمقصود، اصرار بسیاری از نویسندگان اهل سنت است. در حالی که اصل تاریخی، خلافت آن است و آن چه ثبت شده این است که مولای متقیان، پس از رخدادهای خلافت به کار جمع آوری قرآن رو آوردند (به فرموده خودشان) و تنها در «امور مهم» که سرو کار با اصل اسلام داشت، حضوری از ایشان را می بینیم (چنان که آقای ابراهیمی هم در ادامه همین فصل، به بخشی از این موضوع اشاره کرده است).

○

با نگاهی کلی به کتاب «زندگی نامه امام علی (ع)» می توانم به صراحت بگویم که نویسنده، توانسته است یک «عاشقانه تاریخی» درباره مولای متقیان بنویسد. عاشقانه ای که در بین آثار نوشته شده برای نوجوانان، نمی شود حضورش را نادیده گرفت و اگر حوصله ای، دل به مطالعه اش بسازد، خواهد توانست او را تا دنیای شناخت مناسبی از امیرمؤمنان سفر دهد.

در فصل وفات رسول اکرم (ص)، از زبان امیرمؤمنان (ع):

بی تو زندگی همیشه تلخ

با تو زندگی همیشه خوب

بی تو دشت و باغ و دره، زشت

با تو باغ و کوه و بیشه خوب

و یا در فصل خوابیدن امیرمؤمنان به جای پیامبر، باز

از زبان مولا:

«ستاره ها در آسمان

به من نگاه می کنند

ستاره ها، اشاره ای

به سوی ماه می کنند

○

شب است و روی سینه ام

بهار سبز جاری است

ز بوی بسترش، دلم

شکوفه بهاری است

○

سلام می کنم به شب

و انتظار می کشم

میان دفتر دلم

گل بهار می کشم»

.... و می شود قطعه ای را که در فصل کشتن «عمرین

عبدو» - در صفحه ۵۷ - می خوانیم، نادیده گرفت:

علی آن یکه تاز دور میدان

علی آن پهلوان پهلوانان

چنان بر کافران شمشیر می زد

که با هر ضربتی تکبیر می زد

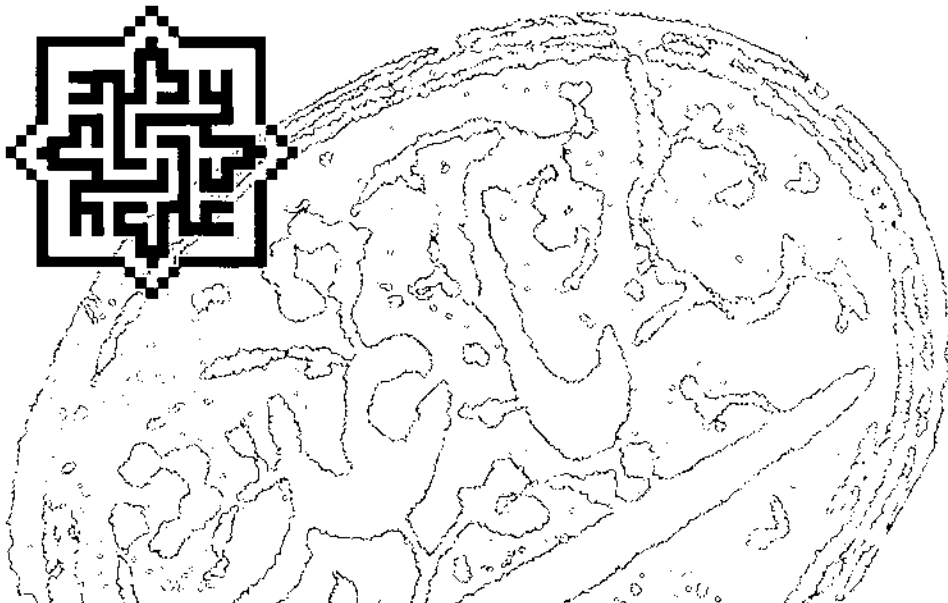
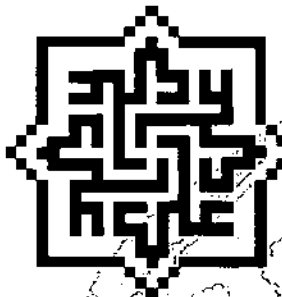
علی با ضربتی کشت عبود را

به خاک انداختش آن مرد بد را (!)

○ فصل های درخشان:

در کتاب، توصیف های شاعرانه و جذاب بسیاری است

که از نویسنده آن بعید نمی نماید. نویسنده ای که پیش از این،



○ یکی از بزرگترین مسایلی که پیش روی نویسندگان آثار مذهبی است و هنوز پاسخ درست و دقیقی برای آن نیافته‌اند، انتخاب سبک و شیوه و قالب مناسب برای چنین نوشته‌هایی است. نمی‌خواهم ادعا کنم تمام آثار ادبی که از منابع مذهبی و اعتقادی سرچشمه می‌گیرند، باید از سبک و قالب واحدی پیروی کنند. چون می‌تواند با توجه به موضوع و سوره‌ای که نویسنده قصد دارد درباره آن بنویسد، امکانات و محدودیت‌ها و بالاخره، نیت و انگیزه‌هایی که در سر دارد، قالب خاصی را در نظر گرفت و سبک و شیوه خاصی را برای نگارش اثر اختیار کرد. برای مثال، نویسنده باید تصمیم بگیرد که آیا درباره فلان شخصیت، یا فلان واقعه تاریخی داستان کوتاهی خواهد نوشت یا مقاله‌ای و یا داستان بلند و رمانی و یا به ذکر تاریخی وقایع، یا نثر و نگارش تازه‌ای (برای مخاطب خاص) دست خواهد زد؟

نداشتن یا یافتن پاسخ مناسبی برای این پرسش‌ها، موجب سردرگمی و سرگردانی نویسنده می‌شود و اثر او را از انسجام و روانی لازم که شرط اصلی تأثیرگذاری و گیرایی است، تهی یا فقیر می‌سازد.

امروزه وقتی سخن از ادبیات مذهبی به میان می‌آید، معمولاً اشعار و داستان‌هایی را در نظر می‌آوریم که موضوع آنها شخصیت، سیره و روش زندگی یکی از معصومین، یا انبیای الهی است. زیرا اغلب قریب به اتفاق آثاری که در زمینه ادبیات دینی خودمان دیده‌ایم از این خصیصه مشترک برخوردار بوده‌اند.

این واقعیت تجربه شده، دو نکته مهم را بر ما آشکار می‌کند: اول این که موضوع و محور اغلب آثار ادبی مذهبی، انبیا و اولیای الهی هستند و دوم این که بستر و زمینه وقوع داستان‌های مذهبی ما، بستر تاریخی است.

فهم این دو نکته، کار را بر ما به عنوان نویسنده ادبیات دینی دشوار می‌کند. زیرا اولاً شخصیت‌های اصلی داستان ما را کسانی تشکیل می‌دهند که پیرامون ایشان را حاله درخشانی از قداست و روحانیت فراگرفته است. عبور از این حاله نورانی، بلکه حتی نزدیک شدن به آن، کار آسانی نیست.

زیرا ما بر این باوریم که: «نه خدا توانمش گفت نه بشر توانمش خواند متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را». [شهریار] نه زمینی هستند و نه آسمانی و البته، بیشتر آسمانی‌اند.

می‌دانیم که در «داستان نویسی»، یکی از کارهای مهم و بدیهی که هر نویسنده‌ای باید انجام دهد، «شخصیت‌پردازی» است. اهمیت این کار در زمان و داستان بلند بیشتر می‌شود. شرط شخصیت‌پردازی خوب داستانی، این است که نویسنده کاملاً به شخصیت داستانی خود دسترسی و بر آن اشراف داشته باشد. به عبارت دیگر، باید آشنایی و شناخت کاملی از شخصیت داستان داشته باشد. اما آیا نویسنده امروزی ما، بر شخصیت‌های بالا و بالای قهرمانان داستان‌های خود، چنین دسترسی و یا نسبت به آنان، چنین شناختی دارد؟

از یک سو، با جنبه‌های فوق بشری و الهی شخصیت

(هنری) شناخته شده و پذیرفته خود خارج می‌شود و به ورطه وعظ و خطابه، پند و اندرز، گفتارهای فلسفی، تحلیل‌های روان‌شناختی، و شرح تاریخی وقایع می‌افتد. علت چیست؟ آیا مشکل او، شخصیت‌پردازی و راه بردن شخصیت داستان به دلخواه خویش است؟ آیا کمبود ذوق و مهارت‌های هنری، موجب چنین انحرافی می‌شود و یا دلایل دیگری جز کار، است؟

دلیل هر چه می‌خواهد باشد، مهم این است که اگر نویسنده نتواند یا نتواند به سنت‌های زمان نویسی، در طول اثرش وفادار بماند، کار او ناکام مانده است!

نوشتن زندگینامه یک انسان عادی و معمولی، خود به اندازه کافی سخت و دشوار و طاقت‌فرساست تا چه رسد به زندگینامه یک انسان قدسی و آسمانی، و یک آبرمرد تاریخی، شخصیتی چون علی بن ابی‌طالب (ع). پشت این عنوان (زندگینامه)، یک تعهد و یک انتظار بزرگ خفته است. در واقع، سنگ بزرگی است که اگر با تمام توان و نیرو پرتاب نشود، به هدف نمی‌رسد و نزدیک پای آدم به زمین می‌افتد! برای نوشتن یک «زندگینامه»، ما دو راه بیشتر نداریم؛ یا باید با روش تاریخی و به شیوه تذکره‌نویسان و سیره‌نویسان قدیم هر آن چه را که از لحظه تولد تا لحظه مرگ شخصیت، اتفاق افتاده است، روایت کنیم که مشغولی چندین مجلد می‌شود و احتمالاً در حوصله خواننده امروز، به خصوص خواننده نوجوان، نیست و راه دوم این است که از بین حوادث و اتفاقاتی که در طول زندگی شخصیت به وقوع پیوسته، تعدادی را انتخاب کنیم و به شیوه‌ای داستانی، شرح و بسط دهیم و در قالب یک زمان، به خواننده عرضه کنیم که البته این دومی، بسیار به صلاح و صواب نزدیک‌تر است.

با این حال، نویسندگان ما کمتر چنین می‌کنند و می‌پندارند باید هر آن چه را درباره یک موضوع خواننده و شنیده‌اند و یا می‌دانند، در اثر داستانی خود بیآورند و ظرف محدود داستان را در نظر نمی‌گیرند.

این فکر اشتباه است. به نظر می‌رسد که آقای جعفر ابراهیمی، با این تصور که می‌توان داستان مفصل، پرمعنا و پرفراز و نشیب زندگانی امیرمؤمنان علی (ع) را که در چندین هزار صفحه نمی‌گنجد، در یک کتاب صد و پنجاه تا دویست صفحه‌ای گنجانده، دست به قلم برده و مشغول نوشتن شده است. بنابراین، از همان فصل‌های نخستین کتاب، شروع می‌کند به حذف بسیاری از فرازهای مهم

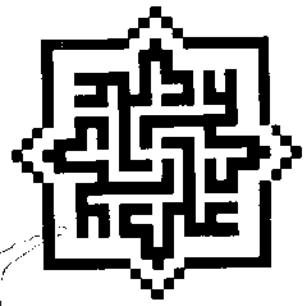
آنها روبه‌روسته، که بر شمار از رمز و رازهای پنهانی است، و از سوی دیگر، با یک پیشتر تاریخی مواجه است که صدها سال از آن فاصله دارد و اخبار وقایع موردنظر خود را از طریق مطالعه روایات مختلف، از قول راویان مختلف، به دست می‌آورد. واضح است که هر روایت، با روایت دیگری تفاوت دارد و گاه تفاوت‌ها آن قدر زیاد است که آدم سرگردان می‌شود و نمی‌داند بالاخره از کدام راوی بپذیرد! پس با توجه به آن چه گفتیم، ما با دو دشواری یا دو محدودیت بزرگ، در همان آغاز راه روبه‌رو هستیم. چالش بر سر این دو دشواری ما را به این پرسش کلیدی و مهم می‌رساند که «آیا می‌توانیم شخصیت داستانی داشته باشیم بدون این که «شخصیت‌پردازی» کنیم؟»

ایست و تأمل بر سر همین پرسش است که بسیاری از نویسندگان مذهبی نویسی و سیره‌نویسی ما را بر سر انتخاب قالب اثر، سبک و شیوه نگارش و انتخاب زبان مناسب برای نقل داستان، دچار تردید و دودلی و سرگردانی می‌کند و گاه حتی به گمراهی و آشفتگی می‌کشاند. لذا می‌بینیم نویسنده صاحب‌دل و صاحب‌ذوق ما کارش را با نثر و نگارش [کاملاً] داستانی آغاز می‌کند، اما خیلی زود از جاده داستان به بیراهه می‌رود و قلمش، احساس یک مورخ، مفسر، گزارش‌نویس، وقایع‌نگار و مانند اینها را تجربه می‌کند!

این تجربه شاید در آغاز یا در بحبوحه نوشتن، برای خود قلم یا صاحب‌قلم، شیرین و لذت‌بخش باشد، اما برای خواننده اثر، احتمالاً تلخ و ناگوار خواهد بود. زیرا که خواننده نوجوان یا جوان ما انتظار دارد که با یک اثر داستانی روبه‌رو شود و درباره زندگی یکی از پیشوایان دین داستانی جذاب بخواند؛ حتی اگر ما روی اثر خود نام «زندگینامه» یا چیز دیگری بگذاریم!

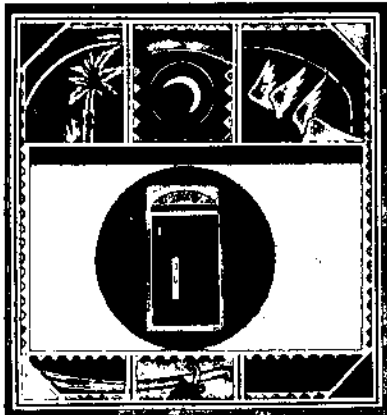
قالب پذیرفته شده ما در این گونه آثار و برای مخاطبان معلوم (کودکان و نوجوانان)، داستان است و ظاهر اثر نیز همین واقعیت است. پس ناگزیریم که در انتخاب خود خالص باشیم و از راهی که برگزیده‌ایم عدول نکنیم. خواننده از ما چنین انتظاری دارد، و اگر نتوانیم به انتظار او پاسخ مثبت و مناسب بدهیم، ای بسا کتاب را از دست فرو می‌نهد و خواندن داستان را ادامه نمی‌دهد!

حال بیایید این پرسش را کمی صریح‌تر و جدی‌تر مطرح کنیم: این که نویسنده ما (به ویژه رمان‌نویس)، در صفحه‌های آغازین یا میانی داستان، یک باره از مسیر ادبی



چند راوی؟! چند نقل قول؟!!

○ شقایق قندهاری



شهر: تهران

- عنوان کتاب: ماه در چاه
- نویسنده: شهرام شقیعی
- ناشر: پیدایش
- نوبت چاپ: چهارم - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۷۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۵۱ صفحه
- بها: ۵۵۰ تومان

که موجد توقع و انتظار زیادی است. خوشبختانه، دوران ۶۳ ساله زندگانی امام علی (ع) ماجراها، حوادث و فراز و نشیب‌های بسیار زیادی دارد که هر یک از آنها استعداد پرداخت داستانی تا حد یک رمان خوب و خواندنی را داراست. حتی اگر بخواهیم زندگینامه کامل امام را بنویسیم، ناگزیر از آنیم که دوران زندگانی ایشان را به چند یا چندین فصل جداگانه تقسیم کنیم و هر فصل را به صورت یک مجموعه داستان یا یک رمان به نگارش درآوریم تا سرانجام، با به هم پیوستن این داستان‌ها (رمان‌ها) به آن هدف اصلی دست یابیم.

نکته مهم دیگر، چندگونگی نثر و نگارش کتاب است. همان طور که اشاره شد، نثر کتاب در بعضی قسمت‌ها داستانی و در بعضی قسمت‌ها مقاله‌ای و گزارشی‌سبب مانند نثر یک مورخ یا وقایع‌نگار. البته، چندگونگی نثر و نگارش، فقط به این مقلار خلاصه نمی‌شود، بلکه در برخی صفحات، نویسنده به جای نشان دادن چهره و ماهیت واقعی اشخاص، به فضولت و پیشداوری درباره آنها می‌پردازد و از سر تعصب و غیرت، درباره دوست و دشمن حرف‌هایی می‌زند، که بهتر بود نمی‌زد و آنها را از زبان خواننده خود می‌شنید!

در بعضی صفحه‌ها، نویسنده لحن یک واعظ و خطیب را به خود می‌گیرد و در بعضی دیگر از بخش‌های روایی کتاب، مانند یک حکیم یا فیلسوف سخن می‌گوید؛ گاه نیز مثل یک مفسر، به تحلیل و نقد وقایع تاریخی می‌پردازد؛ آن هم وقایعی که در این کتاب، تنها اشاره‌ای مختصر به آنها کرده و گذشته است.

به نظر نگارنده، این چندگونگی بر می‌گردد به همان عدم انتخاب که در شروع این مقاله، به آن اشاره کردم. شاید اگر نویسنده، به درست می‌دانست چه هدفی را دنبال می‌کند و توان و امکاناتش چه قدر است و چه نوع بازدهی را از کارش انتظار دارد، به جای نوشتن این زندگینامه آشفته، مجموعه داستان کوتاهی می‌نوشت تا شاید از طریق آن، گوشه‌هایی از کمالات و فضایل حضرتش را به نوجوانان می‌شناساند و بر ارادت و شیفتگی آنان می‌افزود.

هم چنین، ناچارم از شعرهای کودکانه‌ای که در لابه‌لای فصل‌ها، بسته به موضوع و محتوای هر فصل آمده و سروده نویسنده کتاب است، انتقاد کنم. زیرا زبان این شعرها بسیار ساده و کودکانه است و با زبان سنگین نثر کتاب نمی‌خواند. کاش نثر و نگارش داستان نیز مثل همین شعرها ساده و روان می‌بود!

زندگی قهرمان داستان خود و بسیاری از فرازهای مهم دیگر را تا حد یک گزارش خبری روزنامه‌ای خلاصه کرده است. فصل آغاز کتاب، کاملاً ساخت و پرداخت داستانی دارد و مثل هر رمان خوب و خواندنی دیگر، میل و رغبت خواننده را بر می‌انگیزد: «علی خسته از بازی‌های کودکانه، به خانه آمد. وقتی از آستان خانه گذشت، احساس کرد که چیزی ناشناخته، ولی شیرین و دلچسب و ولرم، در فضای خانه موج می‌زند. حسی صمیمی و پاک و خوب، سرتاسر وجودش را تسخیر کرد. سر پیش آورد و با نگاه‌های کودکانه و معصومانه‌اش، اتاق را کاوید. محمد و خدیجه را دید که سر بر سجده داشتند. دختر خردسال‌شان فاطمه نیز در پشت سر آنها پیشانی کوچکش را بر زمین نهاده بود و دل به رفتار پدر و مادر داده بود...» [صفحه ۹ کتاب]

اما کمی جلوتر، در فصل سوم، لحن نویسنده کاملاً عوض می‌شود و شکل مقاله به خود می‌گیرد: «روز به روز بر عهده پیروان محمد افزوده می‌شد. اسلام، دیگر فقط در خانه محمد نبود، بلکه بر تمام آسمان مکه سایه افکنده بود. خانه‌های فقیران و تنگدستان و مفلوکان شهر آکنده بود از صدای «الله اکبر» و «لا اله الا الله». دشمنان اسلام و محمد نیز روز به روز زیادت‌تر می‌شدند. آنها تازه مسلمان‌ها را هر جا که می‌دیدند، آزار و شکنجه می‌دادند. وضعیت مسلمان‌ها روز به روز سخت‌تر و سخت‌تر می‌شد...» [صفحه ۲۲ کتاب]

این لحن مقاله‌ای را در بسیاری جاهای کتاب می‌بینیم که نویسنده محترم، با استفاده از آن، وقایع و رویدادهای مهم تاریخی مربوط به قهرمان کتاب را شرح می‌دهد. هر جا توانسته شرح مفصلی از یک واقعه یا پدیده تاریخی داده و هر جا نتوانسته، یا نخواسته، یا اشاره و اختصار از روی آن گذشته است. البته، خواننده صبور و پرحوصله از لابه‌لای این لحن و بیان مقاله‌ای، اطلاعات بسیار ارزنده و مفیدی درباره شخصیت والای مولا علی (ع) و انسان‌های هم‌عصر او [اعم از نیکان و بدان] و نیز حوادث و ماجراهایی که در آن روزگار رخ داده و نقش مولا را در آنها یک نقش محوری است، به دست می‌آورد، اما بعید به نظر می‌رسد که اکثریت خوانندگان نوجوان، کتاب را با صبر و حوصله تا پایان بخوانند و از لحن مقاله‌ای و نثر سنگین آن که چندان مناسب حال نوجوانان نیست، خسته نشوند.

بهتر آن بود که نویسنده، قطره‌ای از اقیانوس بی‌کرانه زندگانی مولا را بر می‌داشت و ماده کار داستان خود قرار می‌داد و در حد خود، داستانی شیرین و زیبا و خواندنی می‌نوشت. از نام و عنوان «زندگینامه» هم چشم می‌پوشید

کتاب ماه کودک و نوجوان / آذرماه ۱۳۷۹